

نقد اسطوره‌شناختی مرگ در کتاب مرگ بالای درخت سیب

ریحانه عسکری*

علی بوذری**

چکیده

در طول تاریخ اندیشه‌ی اسطوره‌ای بشر، شاهد اساطیر جهان‌شمول بسیاری هستیم. اساطیری مانند مرگ، آفرینش و نخستین انسان. فارغ از اینکه خواستگاه این اساطیر مشترک کجا است، این قبیل اسطوره‌ها کارکردهای مشابهی با یکدیگر دارند. برای مثال، مرگ در بسیاری از اساطیر، حاصل گناه یا دشمنی بوده است یا انسان‌ها با وجود آنکه تمایل بسیاری به جاودانگی داشته‌اند، به سبب گناه خویش، نفرین اهریمن یا دشمنی خدایان، می‌میرند. بنابراین مرگ در بیشتر مواقع برای انسان هراس‌آور بوده است. مرگ به‌عنوان یکی از مهم‌ترین اضطراب‌های بشری، شکل‌های گوناگونی به خود می‌گیرد. کاترین شارر در کتابش نمونه‌ای از این اضطراب‌ها که همانا ترس از نابودی است را به کمک متن و تصویر به نمایش درآورده است. در کتاب مرگ بالای درخت سیب با در نظر گرفتن اشتراکات میان اساطیر در چهره‌ی مرگ، سعی شده است نگاه متفاوتی به مرگ و زندگی ارائه شود. مرگ در این کتاب حاصل گناه و دشمنی نیست، بلکه بخشی از زندگی است. در واقع مرگ، خود زندگی است تاجایی که زندگی بدون مرگ و مرگ بدون زندگی، معنایی ندارد. مرگ در این کتاب دوشادوش زندگی ایستاده است. پژوهش حاضر با روش توصیفی تحلیلی انجام شده و در آن سعی کرده‌ایم تا چگونگی بازنمایی مرگ را در متن و تصویر کتاب مرگ بالای درخت سیب بررسی کرده و خاطر نشان کنیم که جلوه‌ی رعب‌آور مرگ، تنها یک نمود از هزاران جلوه‌ی دیگر آن است.

واژه‌های کلیدی: اسطوره، جاودانگی، کاترین شارر، کتاب تصویری، مرگ بالای درخت سیب

* دانشجوی کارشناسی ارشد ادبیات کودک و نوجوان دانشگاه شهید بهشتی Reyhan.asg@gmail.com

(نویسنده‌ی مسئول)

** استادیار گروه ارتباط تصویری و تصویرسازی، دانشکده تجسمی، دانشگاه هنر تهران a.boozari@art.ac.ir

۱. مقدمه

صحبت از اسطوره و اسطوره‌شناسی امر دشواری است. اسطوره چیست؟ نحوه‌ی پیدایش اساطیر به چه صورت است؟ چگونه ممکن است اساطیری مانند اسطوره‌ی آفرینش، مرگ و نخستین انسان در جای‌جای مختلف جهان کلیاتی یکسان داشته باشند؟ آیا اساطیر هنوز در فرهنگ ما زنده‌اند یا جای خود را به عقلانیت و علم‌باوری داده‌اند؟ در مواجهه با چنین سؤال‌هایی پاسخ‌های جسته‌گریخته‌ای در راستای تبیین اسطوره داده شده است که می‌توان به چندی از آن‌ها اشاره کرد، عده‌ای اسطوره را جد علم پنداشته‌اند؛ به عقیده‌ی آن‌ها نخستین انسان‌ها به این دلیل که نمی‌توانستند تبیین دقیق و علمی‌ای از پدیده‌های اطرافشان ارائه دهند، برای اقناع ذهن خود دست به خلق اساطیر زده‌اند. برای مثال از آنجایی که از علت بارش باران و چگونگی آن آگاهی نداشتند، خدایی را متصور شدند که عهده‌دار آسمان‌ها و باران است و اگر برای او قربانی دهند موجب می‌شود تا باران ببارد. نخستین انسان‌ها با تصورکردن خدایان متعدد توانستند توجیهی برای چگونگی رخدادهای پیرامونشان ارائه دهند. در واقع می‌توان گفت اسطوره، نوعی تاریخ ماقبل تاریخ است که به ما می‌گوید پیش از تاریخ مکتوب چه اتفاقی می‌توانسته روی داده باشد (بیرلین، ۱۳۸۶: ۹).

اساطیر در فرهنگ‌های گوناگون شباهت‌های بسیاری به یکدیگر دارند؛ گاه این شباهت‌ها به این سبب است که از یک اصل نژادی مشترک سرچشمه گرفته‌اند و گاه تبادل‌های فرهنگی باعث به‌وجودآمدن اسطوره‌های مشابه در فرهنگ‌های مختلف شده است. باین‌حال، گاهی اوقات نیز بدون یک اصل نژادی مشترک و یا تبادل‌های فرهنگی، شاهد اساطیر مشترک در جای‌جای مختلف جهان هستیم؛ گویی انسان‌ها باوجود تمام تفاوت‌هایشان رویکردهای مشابهی برای مواجهه با امور مختلف داشته‌اند. شباهت‌های موجود در میان اساطیر مرگ، زندگی و به‌طور کلی آفرینش و رستاخیز می‌تواند شاهد مثالی بر تأیید این سخن باشد.

اساطیر، فرهنگ شفاهی ملل هستند. حکایت‌هایی که سینه‌به‌سینه نقل شده‌اند و در زبان جریان دارند. چنین حکایت‌هایی علاوه‌بر آنکه سازمایه‌های فرهنگ را روایت می‌کنند، خود نیز فرهنگ‌ساز هستند. «اسطوره در فرهنگ یونان باستان» تجربه‌ای زیسته بود که با فراگردهای روزمره‌ی آدمیان سروکار داشت» (ضمیران، ۱۳۹۲: ۲).

اگرچه از اسطوره تا افسانه هزار فرسنگ راه است، اما همین اساطیر بعدها عرصه‌ای برای افسانه‌سازی‌ها شدند. در میان افسانه‌های موجود گاه قصه‌هایی وجود دارد که کاملاً از اساطیر نشأت گرفته‌اند و گاه داستان‌هایی وجود دارد که بعضی از عناصر آن برگرفته از جنبه‌های اساطیری است.

میان اسطوره و هنر رابطه‌ی تنگاتنگی وجود دارد. همین خصلت اسطوره است که سبب می‌شود در میان آثار هنری و ادبی مختلف از جمله این کتاب، این رابطه جلوه‌گر شود (درویش، ۱۳۵۵: ۳). در این مقاله برآنیم تا اسطوره‌ی مرگ و زندگی را در افسانه‌ای کهن که برای کودکان بازنویسی شده است، بررسی کنیم. ایده‌ی اصلی کتاب مرگ بالای درخت سیب، نگاهی دوباره به اسطوره‌ی مرگ و زندگی در میان افسانه‌های کهن است. «مهم‌ترین رکن کتاب‌های تصویری ایده‌ی آن است» (بوذری، ۱۳۹۷: ۹).

کاترین شارر^۱ (۱۳۹۶) نویسنده و تصویرگر کتاب مرگ بالای درخت سیب^۲ بازنگرایی‌ای گویا به اندیشه‌های افسانه‌ای بشر داشته است. او توانسته است اسطوره‌ی مرگ و زندگی را به‌نحوی که برای اکنون ما کاربرد داشته باشد، در کلام و تصاویر کتابش جلوه‌گر سازد. افسانه‌ها به آن دلیل که روایت‌های شفاهی فرهنگ هستند، اهمیت خاصی دارند. «پدیده‌ی افسانه، محل تجلی و نحوه‌ی بیان آن تجربه‌های اساسی بشری مثل دین، فلسفه، تاریخ و علم بوده است... انسان با افسانه‌سرایی می‌اندیشیده است» (دریابندری، ۱۳۸۰: ۱۹). شارر در این کتاب به‌خوبی اندیشه‌ی افسانه‌ای را به‌نحوی که برای عصر ما کاربرد داشته باشد، تداوم بخشیده است و علاوه‌بر این، مرگ را در شکل جدیدی معرفی کرده است.

زمانی که شخصی کتابی می‌نویسد و شخصی دیگری آن را تصویرگری می‌کند، می‌توان گفت تصویرگر، به‌نوعی مخاطب است؛ زیرا او نیز همانند سایر مخاطبان با متن مواجه می‌شود و با توجه به بافت فرهنگی، اجتماعی و فکری خویش تصویری را برای متن مقابلش ترسیم می‌کند. در میان این قبیل کتاب‌ها «سبک انتخابی هنرمند باید سبک ادبی نویسنده را پشتیبانی کند. تصویرها باید از نظر جزئیات تاریخی، فرهنگی و جغرافیایی صحت داشته باشد» (ترهنده، ۱۳۹۷: ۵۳). در میان این نوع از کتاب‌ها،

^۱ Kathrin Schirer

^۲ Der Tod auf dem Apfelbaum

تصویر از هنرمندی به هنرمند دیگر متفاوت خواهد بود و هر تصویرگر باتوجه به نوع خوانش خود بخشی از متن را تصویر می‌کند. علاوه بر این‌ها تکنیک تصویرگری نیز متفاوت خواهد شد. کتاب‌های تصویری و تفاوت نحوه‌ی تصویرگری از هنرمندی به هنرمند دیگر «چگونگی نمود بیرونی یک فکر یا شکلی از اندیشه است» (محمدمی مزرعه‌شاهی، ۱۳۹۷: ۷۹). دسته‌ی دیگر کتاب‌های تصویری، کتاب‌هایی هستند که نویسنده و تصویرگر آن یک شخص است، مانند کتاب مرگ بالای درخت سیب. اکنون پرسشی که مطرح می‌شود این است که در ذهن نویسنده تصویرگر کدام یک به دیگری اولویت داشته است؟ متن یا تصویر؟ کدام یک ارتباط بیشتری با مخاطب می‌گیرد و او را همراه خود می‌کشانند؟

مسئله‌ی دیگری که در این کتاب اهمیت دارد، هماهنگی میان افسانه، اسطوره، تصویر و کلمه است. نویسنده با استفاده از چنین نظمی توانسته است مفاهیم دشواری چون مرگ، زندگی و جاودانی را به کودکان انتقال دهد و به نوعی پاسخی باشد برای پرسش‌هایی که آن‌ها در حوزه‌ی مرگ و جهان پس از مرگ در ذهن خود می‌پروراندند. فقدان، امری است که بشر در هر مرحله از زندگی خود به نحوی آن را تجربه می‌کند. جدایی و فقدان، گاه بزرگ شدن کودک و از شیر گرفتن او، گاه راهی کردن او به سوی مدرسه و گاه ترک خانه برای تشکیل زندگی‌ای مستقل است. در طی هر یک از این جدایی‌ها و ازدست دادن‌ها کودک به نوعی کمال می‌یابد. «فقدان، بخشی از روند طبیعی رشد، بالیدن و بلوغ را در جوامع انسانی شکل می‌دهد... هیچ تغییری بدون فقدان شکل نمی‌گیرد» (دیداران، ۱۳۸۸: ۱۷).

باین حال می‌توان گفت بزرگ‌ترین فقدان‌ی که بشر آن را تجربه می‌کند، نیستی دیگری و تصور مرگ خود است. کودکان بیشتر در هنگام رویارویی با مرگ سؤال‌هایی از این قبیل طرح می‌کنند: چرا مردم می‌میرند؟ آیا من هم می‌میرم؟ پس از مرگ چه اتفاقی می‌افتد؟ پاسخ‌گویی به چنین سؤال‌های از جمله‌ی سخت‌ترین پاسخ‌ها برای هر والد یا معلمی است.

نحوه‌ی پاسخ‌گویی بزرگسالان به سؤال‌های که معطوف به سوگ و فقدان هستند، بسیار اهمیت دارد، زیرا بشر زندگی خود را باتوجه به نگاهی که مرگ دارد، سامان می‌دهد. معنای زندگی برای کسی که مرگ را پایان هستی خود می‌داند متفاوت است با

کسی که مرگ را تولدی دوباره و به‌نوعی مرحله‌ی گذار می‌داند. شارر در این کتاب با رجوع به پیشینه‌ی افسانه‌ی بشر و استفاده از عناصر متن و تصویر توانسته است پاسخی برای پرسش‌های بغرنج کودکان باشند.

دوباره‌ی چگونگی درک کامل کودک از مرگ، گفته شده است که آن‌ها پس از طی کردن مراحل «درک زمان، استحاله و دگردیسی، برگشت‌ناپذیری، علیت و سبب‌شناسی و تفکر عملیاتی» (کریمی، ۱۳۹۲: ۴۳) قادر به فهم و پذیرش مرگ به‌عنوان مرحله‌ای طبیعی از زندگی هستند و ما در کتاب مرگ بالای درخت سیب شاهد این امر هستیم که نویسنده چگونه به‌شیوه‌ای ضمنی تمامی این مراحل را در نظر گرفته است و این حتمی‌ترین تجربه‌ی بشری را برای کودکان به نگارش و تصویر درآورده است.

۲. پیشینه‌ی پژوهش

در حوزه‌ی بررسی محتوایی کتاب مرگ بالای درخت سیب تاکنون پژوهش مستقلی شکل نگرفته است. از آنجایی که این کتاب بر اساس یک افسانه‌ی قدیمی نوشته شده است، بی‌گمان کتاب‌های اسطوره‌شناسی در زمینه‌ی نقد و بررسی این کتاب می‌توانند راهگشا باشند. کتاب *دانشنامه‌ی اساطیر جهان* اثر رکس وارنر^۱ (۱۳۸۹) از جمله‌ی کتاب‌هایی است که به بررسی اساطیر مشترک جهان و سپس به بررسی اساطیر خاص در بافت‌های جغرافیایی متعدد پرداخته است.

کتاب دیگری که در حوزه‌ی این پژوهش اهمیت دارد، کتاب *اسطوره بازگشت جاودانه* اثر میرچیا الیاده^۲ است. الیاده در این کتاب، دو تعبیر از مفهوم زمان ارائه داده است، زمان تاریخی و زمان مقدس. الیاده معتقد است اساطیر در زمان و مکان مقدس زیست می‌کنند (رک. الیاده، ۱۳۹۳: ۵۱). آگاهی از چنین اشتراکاتی از چند نظر اهمیت دارد. اگر با مسامحه بتوانیم ساختاری برای تفکر بشر عصر افسانه‌ای قائل شویم؛ زمانی که اساطیر مشترک میان آن‌ها را بررسی می‌کنیم، می‌توانیم به ساختار آ، اندکی آگاهی پیدا کنیم. پس از چنین بررسی‌هایی نویسنده تصویرگر آگاه می‌تواند اثری متناسب با ساختار ذهن مخاطب فرضی‌اش خلق کند یا آن را به مسیری که خود صحیح می‌داند،

¹ Rex_warner

² Mircea Eliade

هدایت کند. شارر با آگاهی از اساطیر مشترک مرگ، زندگی و جاودانگی ذهن مخاطب فرضی خود را به مسیری رهنمون می‌کند که خود خواهان آن است.

چنانچه می‌دانیم، کتاب مرگ بالای درخت سیب کتابی تصویری است، به همین باید معانی مدنظر نویسنده را هم در میان کلام و هم میان تصاویر او جست‌وجو کنیم. به نظر می‌آید که متن و تصویر در این کتاب به یاری یکدیگر آمده‌اند تا مقصود مدنظر نویسنده تصویرگر را بیان کنند. در زمینه‌ی برهم‌کنش متن و تصویر و چگونگی شکل‌گیری کتاب‌های تصویری نیکولایو^۱ و اسکات^۲ معتقدند تصاویر و واژگان در کتاب‌های تصویری دو مجموعه‌ی جدا از هم هستند که با یکدیگر رابطه برقرار می‌کنند. رابطه‌ی میان متن و تصویر در کتاب‌های تصویری به‌شيوه‌ای است که می‌توان احتمال‌های بی‌پایانی برای برهم‌کنشی آن‌ها در نظر گرفت. از نظر آن‌ها میان کتاب‌های تصویری و مصور تفاوت‌هایی وجود دارد. آن‌ها بر اساس یک پیوستار، کتاب‌ها را طبقه‌بندی می‌کنند؛ در یک سر این پیوستار کتاب‌های تصویری بدون متن و طرف دیگر آن کتاب‌های بدون تصویر قرار دارد. کتاب‌های تصویری باتوجه‌به متن و تصویرشان، پنج نوع رابطه با یکدیگر برقرار می‌کنند: ۱. قرینه‌ای؛ کلمات و تصاویر محتوایی تقریباً یکسان را بیان می‌دارند، ۲. مکملی؛ تصویر متن را کامل می‌کند، ۳. گسترشی یا افزایشی؛ تصاویر، داستانی را افزون‌بر روایت کلامی بازگو می‌کنند، ۴. تقابلی؛ روایت میان تصاویر و متن با یکدیگر متفاوت است و مخاطب در هنگام مواجهه با این دو روایت درگیر چالش می‌شود، ۵. کتاب‌های چند روایتی؛ در این نوع کتاب‌ها دو یا چند روایت ناهمسان در کنار یکدیگر قرار دارند (Nikolajeva & Scott, 2006: 225-238).

نودلמן^۳ معتقد است هدف اصلی تصاویر کتاب تصویری، برانگیختن احساسات زیباشناسیک نیست، بلکه تصویر در کنار متن قصد بیان قصه را دارد. تفسیر تصویر در کتاب‌های تصویری بدون در نظر گرفتن متن، امری تقریباً غیرممکن است. تصویرهای کتاب تصویری به مخاطب کمک می‌کند تا واژه‌ها را بهتر و روشن‌تر دریافت و درک کند و البته باید در نظر داشت که رابطه‌ی میان متن و تصویر رابطه‌ای متقابل است. به گمان نودلמן، نیکولایو و اسکات برای روایت کلامی، ارزش محوری قائل شده‌اند و از

¹ Nikolajeva

² Scott

³ Nodelman

یاد برده‌اند که واژگان نیز خود اطلاعاتی دیداری هستند. «در واقع اگر ما به کلمات داخل کتاب‌های مصور دقت کنیم، متوجه می‌شویم که این تصاویر به ما می‌گویند که چیزها دقیقاً آن‌طور نیستند که در تصاویر نشان داده شده‌اند... لذت کلیدی‌ای در این کتاب‌ها وجود دارد که آن درک تفاوت‌های بین اطلاعات ارائه شده توسط تصاویر و متن است» (نودلمن، ۱۳۸۹: ۸۱).

در سال ۱۳۹۶ در ایران همایشی با عنوان کتاب‌های تصویری برگزار شد که در طی آن، صاحب‌نظران و پژوهشگران سعی کردند معیارها و اصولی برای بررسی کتاب‌های تصویری ارائه دهند. مقالات ارائه‌شده در این همایش، در کتاب مجموعه‌مقالات همایش کتاب‌های تصویری به چاپ رسیده است. از جمله مقالات ارائه‌شده در آن همایش، مقاله‌ی «چیستی و چرایی کتاب‌های تصویری» نوشته‌ی سحر ترهنده است. نویسنده در این مقاله سعی در پاسخگویی به پرسش‌هایی از قبیل: چیستی کتاب‌های تصویری، تفاوت کتاب‌های تصویری با مصور، چگونگی رابطه‌ی متن و تصویر در یک کتاب تصویری داشته است. به گمان ایشان پیرنگ در کتاب‌های تصویری معمولاً ساده و روشن است و شخصیت‌های آن متناسب با قالب کوتاه داستان است. کتاب تصویری خوب کتابی است که سبک تصویرگری آن متناسب با سبک متن ادبی، شرایط اجتماعی و فرهنگی اثر باشد. (رک. ترهنده، ۱۳۹۷: ۵۳)

در مقاله‌ی «بررسی گونه‌های برهم‌کنش متن و تصویر در کتاب‌های تصویری و دیدگاه‌های مرتبط با آن» نوشته‌ی نصیب‌ضرابی و حیدری (۱۳۹۷)، انواع ارتباط متن و تصویر با یکدیگر را از منظر اندیشمندان گوناگون تحلیل و بررسی کرده‌اند. نویسندگان این مقاله کتاب‌های تصویری را سامانه‌ای چند رسانه‌ای می‌دانند که به کودکان این امکان را می‌دهند تا با خواندن متن و نگاه‌کردن به تصاویر، اشاره‌های نهفته در متن و تصویر را دریابند «روند میان رسانه‌ای... می‌تواند پایان‌ناپذیر باشد... در هر صفحه‌ای مجموعه‌ای از واژه‌ها و تصویرسازی‌های تازه به ما ارائه می‌گردد تا در ساخت معنا به کار بریم» (نصیب‌ضرابی و حیدری، ۱۳۹۷: ۶۹).

مقاله‌ی دیگری که در حوزه‌ی تحلیل کتاب‌های تصویری اهمیت دارد، مقاله‌ی «دیدگاه؛ در جست‌وجوی نظریه‌ی ویژه‌ی کتاب‌های تصویری داستانی» است. نویسندگان در طی این مقاله به نتایج گران‌بهایی دست یافته‌اند. از جمله‌ی آن نتایج،

نگاه آن‌ها به کتاب‌های تصویری و چستی آن است. نویسندگان در این مقاله ثابت کرده‌اند که رابطه‌ی متن و تصویر تنها به این نحو نیست که همدیگر را به طریقی کامل کنند، بلکه متن و تصویر هر دو به صورت جدا از یکدیگر می‌توانند مفاهیم کامل و مستقلی داشته باشند؛ اما زمانی که کنار یکدیگر قرار می‌گیرند، معنای جدیدی می‌توانند خلق کنند. «وظیفه‌ی برهم‌کنش متن و واژگانی و متن تصویری کامل کردن یکدیگر نیست؛ بلکه تولید کلیتی تازه است. کامل کردن یکدیگر می‌تواند تنها یکی از حالت‌های ممکن برای تشکیل دادن کلیتی تازه باشد» (خسرونژاد، ۱۳۹۴: ۲۱۶).

۳. روش تحقیق

این پژوهش از منظر ماهیت داده‌ها و روش، کیفی است و از منظر رویکرد، در حوزه‌ی تحقیقات کاربردی قرار می‌گیرد. روش گردآوری اطلاعات کتابخانه‌ای بوده و داده‌ها به شیوه‌ی توصیفی تحلیلی به دقت تحلیل شده‌اند. این پژوهش بر نظرات میرچا الیاده در موضوع اسطوره استوار است. اگرچه تصاویر و متن این کتاب به صورت مستقل از یکدیگر معنادار هستند یا گهگاهی نیز همدیگر را کامل می‌کنند، اما با توصیف و تحلیل عناصر ساختاری این کتاب می‌توان به سطح جدیدی از معنا دست یافت، یعنی همان کلیتی تازه که کاترین شارر در طی نگارش این کتاب، سعی در بیان آن داشته است. اگرچه حقیقت مرگ نابودمان می‌کند، اما تصویر آن زندگی‌بخش است و اگرچه مرگ به منزله‌ی نقطه‌ی پایانی برای زندگی روباه است، اما خود نیز به مثابه نقطه‌ی آغاز است.

۴. بحث و بررسی

خلاصه‌ی داستان: روباه پیری با همسرش در جنگلی زندگی می‌کند. زندگی روباه شاد و آرام است. روباه درخت سیبی دارد که از طریق آن ارتزاق می‌کند. اگرچه این درخت متعلق به او است، اما تمامی حیوانات جنگل هرازچندگاهی سیبی را از درخت روباه می‌دزدند. روباه همواره سعی می‌کند از درختش محافظت کند، اما نمی‌تواند. در نهایت روزی تله‌ای بر بالای درخت می‌گذارد تا هرکس روی درخت رفت، در آن تله گرفتار شود. از قضا آن روز راسوی جادوگری در تله گرفتار می‌شود. راسو می‌گوید او

جادوگر است و اگر روباه آزادش کند می‌تواند هر آرزویی که داشته باشد برآورده کند. روباه راسو را آزاد می‌کند و آرزو می‌کند هرکسی بالای درخت سیب آمد به‌جز زنبورها در بهار، به درخت بچسبد. راسو آرزوی او را برآورده می‌کند. پس از چندی، مرگ روباه از راه می‌رسد. روباه او را می‌شناسد و از مرگش می‌خواهد تا بالای درخت رفته و سیبی را برایش بچیند. مرگ چنین می‌کند و به‌دلیل جادوی راسو به درخت می‌چسبد. روباه از اینکه توانسته است مرگش را اسیر کند خوشحال است. روباه پس از اسیرکردن مرگش سال‌ها با همسرش به خوبی زندگی می‌کند تا اینکه سرانجام روزی همسرش می‌میرد. روباه غمگین می‌شود، اما باین‌حال، همچنان به زندگی ادامه می‌دهد. سال‌ها می‌گذرد و مرگ همچنان بالای درخت چسبیده است، اما دوستان و آشنایان روباه یکی پس از دیگری می‌میرند. روباه هر روز تنها تر از روز قبل می‌شود و علاوه بر آن هر روز بیشتر از پیش قوای جسمانی‌اش را از دست می‌دهد تا جایی که دیگر نمی‌تواند جایی را ببیند، گوش‌هایش نمی‌شنود و به‌درستی نمی‌تواند راه برود. درنهایت روزی روباه به پای درخت سیبی که مرگش بالای آن چسبیده است می‌رود و می‌گوید: «بیا. مرگ سیبی را می‌چیند، هر دو از آن می‌خورند و سپس با هم از آن جنگل دور می‌شوند».

۴.۱. تحلیل عنوان و جلد داستان

در مواجهه با هر کتابی یکی از اولین مؤلفه‌هایی که با آن روبه‌رو می‌شویم، عنوان کتاب است. در میان کتاب‌های تصویری «نام و عنوان کتاب، یک راهنما برای تفسیر متن و تصویر است» (نیکولایوا، ۱۳۹۷: ۲۸). عنوان کتاب بررسی‌شده، مرگ بالای درخت سیب است. درخت به‌دلیل آنکه ریشه‌هایش زیرخاک است و قامتش روی زمین، پل ارتباطی میان دنیای زنده‌ها و جهان مردگان است؛ یعنی، ریشه‌هایش در عالم مردگان است و شاخه‌هایش در جهان زندگان. این امر سبب می‌شود تا درخت حامل پیام‌هایی از جهان زندگان برای مرده‌ها و از دنیای مردگان برای زنده‌ها باشد. در عنوان این کتاب «مرگ» بر بالای مرز زندگی نشسته است، یعنی روی درخت.

درخت مقدس برای ما تداعی‌کننده‌ی داستان آفرینش است و به‌واسطه‌ی میوه‌ی ممنوعه بود که انسان از بهشت رانده شد. «خداوند گفت: همانا انسان، مثل یکی از ما

شده است که عارف نیک و بد گردیده» (کتاب مقدس، ۱۹۹۶: ۵). میوه‌ی درخت ممنوعه معنایی نزدیک به مفاهیمی چون جاودانگی و دانایی دارد. انسان پنداشت اگر از میوه‌ی ممنوعه بخورد می‌تواند مانند فرشتگان جاودانه شود و بر همه‌چیز علم یابد. بر اساس داستان هبوط آدم و حوا در سفر پیدایش، چنین چیزی نیز به تحقق پیوست؛ انسان از میوه‌ی ممنوعه خورد و به همه‌چیز علم پیدا کرد، به همین دلیل خداوند او را از بهشت راند. با رانده‌شدن انسان از بهشت، درخت و میوه‌ی ممنوعه قداست و اهمیت خود را از دست نداد. چنانچه در این اثر نیز شاهد این امر هستیم که روباه و همسرش می‌خواهند از درخت و میوه‌های آن محافظت کنند. اصرار برای نگهداری میوه‌های این درخت تنها به این دلیل نیست که روباه و زنش از این درخت ارتزاق می‌کنند، بلکه این درخت نمادی از درخت مقدس و میوه‌ی ممنوعه است.

بالای چیزی نشستن معمولاً تداعی‌کننده‌ی اشراف‌داشتن بر امری است. اشراف‌داشتن بر چیزی سلطه و قدرت را نیز با خود به همراه می‌آورد. «مرگ» بالای درخت نشسته است؛ درخت مرز میان زندگی و مرگ است. گویی که «مرگ» بر زندگی و مرگ اشراف دارد، اما علاوه‌بر آنکه «مرگ» بالای مرز میان زندگی و مرگ یعنی روی درخت نشسته است، درخت برگزیده‌ی او درخت سیب است. درخت سیب در بیشتر اساطیر نماد جاودانگی و شادی زندگانی پس از مرگ است و سیب نیز سمبل آگاهی و دانایی است. مرگ بالای درختی نشسته است که میوه‌اش جاودانگی و دانایی است و با نشستن خود بر روی درخت سیب نشان می‌دهد که دانا و آگاه است؛ زیرا در اسطوره‌ی آدم و حوا می‌بینیم که انسان‌های نخستین با خوردن سیب به آگاهی از اوضاع و شرایط خود می‌رسند. «زن به مار گفت: از میوه‌ی درختان باغ می‌خوریم لکن، از میوه‌ی درختی که در وسط باغ است، خدا گفت از آن مخورید و آن را لمس نکنید مبادا بمیرید. مار به زن گفت: هر آینه نخواهید مرد بلکه خدا می‌داند در روزی که از آن بخورید چشمان شما باز می‌شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود» (همان، ۴).

اکنون مرگ علاوه‌بر آنکه آگاه و دانا است، بالای این دانایی نیز نشسته است و بر آن اشراف دارد و افزون‌بر آن سیب نماد جاودانگی و شادی نیز هست. «مرگ» شاد و جاودانه در غایت دانایی بر مرز میان مرگ و زندگی نشسته است و بر زندگی و مرگ سلطه دارد، گویی تنها او است که حضور ابدی دارد و در زندگی جاودانه‌ی خویش همیشه آگاه و

جوان است. «سیب معادل جاودانگی، جوانی و شادی ابدی در حیات پس از مرگ است» (وارنر، ۱۳۸۹: ۵۶۶). تصویر رو و پشت جلد کتاب خود بیانگر این امر است. در تصویر روی جلد کتاب، روباهی را می‌بینیم که سیبی گاززده را در دستش گرفته است و چهره‌ای خندان دارد و دوشادوش او مرگش قرار دارد (تصویر ۱).



تصویر ۱. مرگ بالای درخت سیب. کاترین شارر (روی جلد)



تصویر ۲. مرگ بالای درخت سیب. کاترین شارر (پشت جلد)

در تصویر پشت جلد، مرگ را می‌بینیم که با چهره‌ای گشاده رو به ما ایستاده و روباه در پشتش قرار گرفته است. با آنکه دست مرگ و روباه در دستان یکدیگر است اما همواره حائلی بین آن‌ها رعایت شده است. مرگ و زندگی پشت‌به‌پشت یکدیگر قرار گرفته‌اند و سیب، میوه‌ی جاودانگی و آگاهی را می‌خورند (تصویر ۲).

۲.۴. روایت متن

کتاب را که ورق می‌زنیم، نویسنده پیش از شروع داستان جمله‌ای را از گیان دومینیک بوراسیو^۱ نقل کرده است: «انسان‌ها همیشه به‌دنبال اطمینان‌اند؛ اما تنها اطمینان در زندگی، این است که ما خواهیم مرد» (شارر، ۱۳۹۶: ۴). کتاب مرگ بالای درخت سیب، تنها اطمینان‌بخش زندگی را مرگ می‌داند. «در نظر مردمان، زندگی به‌رغم دردسرها، به راستی خیلی خوب جلوه می‌کرد و مرگ، به‌رغم آرامش آشکارش بسی نفرت‌بار می‌نمود. در داستان‌های سراسر جهان، مرگ مزاحم و مهمان ناخوانده‌ای است که از روز ازل نبود، اما خیلی زود آفتابی شد» (وارنر، ۱۳۸۹: ۵۰). روباه در این کتاب نیز به‌سان تمام موجودات می‌داند که خیلی زود خواهد مرد، به همین دلیل زمانی که با مرگ خویش مواجه می‌شود، با زیرکی مرگ را به دام می‌اندازد. اگرچه روباه از اتفاقات زندگی خویش رنج می‌کشد، اما او زندگی را به‌رغم تمام رنج‌هایش به مرگ ترجیح می‌دهد.

افسانه‌ها با شخصیت‌ها و ماجراهایشان شناخته می‌شوند. شخصیت اصلی این کتاب روباهی است که با همسرش زندگی می‌کند. این دو زندگی خوب و خوشی را کنار یکدیگر می‌گذرانند؛ البته اگر دیگر حیوانات به درخت سیب آن‌ها نزدیک نشوند. روباه در این کتاب شخصیتی انسانی دارد. او مشابه انسان‌ها عشق می‌ورزد، از دارایی خود دفاع می‌کند و از مرگ می‌هراسد. «روبه در روشنایی صبحگاهی پلک‌هایش را باز و بسته می‌کند؛ خمیازه می‌کشد و آخرین چیزی را که در خواب دیده است، مزه می‌کند. سرک می‌کشد: بوی سیب! گوش‌هایش را تیز می‌کند: صدای کلاغ‌ها! حالا روباه کاملاً بیدار و هوشیار است، زوزه‌کشان از لانه‌اش بیرون می‌آید» (شارر، ۱۳۹۶: ۷).

¹ Gian Domenico Borasio

این داستان از جایی آغاز می‌شود که روباه، شخصیت اصلی داستان، از خواب بیدار می‌شود و نویسنده با بیان یکایک حواس پنج‌گانه‌ی او (همچون انسان و سایر حیوانات) به هوشیاری کامل و زنده‌بودن او اشاره می‌کند. در ابتدا روباه چشم‌هایش را باز می‌کند (بینایی)، سپس به مزه‌کردن آخرین چیزی که در خواب دیده است، می‌پردازد (چشایی) و بعد بوی سیب را استشمام می‌کند (بویایی) و درنهایت صدای کلاغ‌ها را می‌شنود (شنوایی). اکنون روباه کاملاً بیدار و هوشیار شده است. «هی! از سیب‌های من دور شو! کلاغ‌سیاه‌ها بی‌اعتنا و باپررویی همچنان به سیب‌ها نوک می‌زنند. روباه و همسرش هر دو پیراند. دیگر حیوانی از آن‌ها حساب نمی‌برد» (همان، ۸-۹). کلاغ‌ها به‌دلیل اندام بزرگ و رنگ سیاه‌بال‌هایشان معمولاً نماد فاجعه هستند و بیشتر پیام‌آوران مرگ محسوب می‌شوند. شاید غیرعادی بودن ظاهر و سایر ویژگی‌هایشان کلاغ‌ها سبب شده است تا چنین نمادهایی را به آنان نسبت دهند. از جمله ویژگی‌های خاص این قبیل پرندگان این است که به‌ندرت با انسان‌ها خو می‌گیرند و با آن‌ها در یک محیط، برای مثال در یک خانه زندگی می‌کنند؛ به همین دلیل معمولاً کلاغ‌ها را پرندگانی ستیزه‌خو خوانده‌اند. ویژگی حائز اهمیت دیگر کلاغ‌ها، لاشه‌خواری آن‌ها است؛ به همین دلیل گهگاهی این پرنده با مرگ اموات نیز ارتباطی نزدیک پیدا می‌کند و البته این پرنده را گاه خدایان نسبت می‌دهند؛ گویی که کلاغ‌ها پیام‌آور ایزدان هستند (رک. وارنر، ۱۳۸۹: ۵۱۰-۵۴۷). اولین کنش روباه پیر در این کتاب درگیری با کلاغ‌ها است (تصویر ۵).



تصویر ۳. مرگ بالای درخت سیب. کاترین شارر (ص ۸ - ۹)

باید به این امر توجه کرد که روباه و همسرش پیراند و مرگ معمولاً برای افراد پیر بیشتر اتفاق می‌افتد. در اینجا نیز روباه پیر با پیام‌آوران مرگ دست‌وپنجه نرم می‌کند؛ اما

نکته‌ی جالب توجه آن است که کلاغ‌ها دارند بر سیب‌ها نوک می‌زنند و جدال روباه و کلاغ بر سر سیب است. در اینجا می‌توان دو مفهوم را برداشت کرد:

۱. همه‌ی موجودات برای زنده‌ماندن نیاز به خوردن دارند.
 ۲. همه‌ی موجودات به‌دنبال جاودانگی و ابدیت هستند حتی کلاغ‌ها که خود پیغام‌آور مرگ‌اند. «اما روباه‌ها هنوز هم زیرک‌اند. بالاخره بعد از روزها گرسنگی، حیوانی به دام روباه می‌افتد: یک راسوی لاغر و کوچک با پوستی پر از موهای آشفته و چشمانی درخشان و کنجکاو. راسو دست‌وپا می‌زند و ناله می‌کند: خواهش می‌کنم مرا نخور! من راسوی جادوگرم. بگو چه آرزویی داری؟ جادوی من همیشگی و ابدی است» (شارر، ۱۳۹۶: ۱۲).
- از آنجایی که نویسنده‌ی این کتاب اصل داستان را از یک افسانه گرفته است، می‌توان عناصر افسانه را در آن دید. برای مثال در بیشتر افسانه‌ها، روباه‌ها موجوداتی زیرک و حیله‌گر هستند. علاوه‌بر آن تأثیر جادو نیز در بسیاری از افسانه‌ها دیده می‌شود؛ آن هم جادوهایی که روند قصه را به‌کلی تغییر داده و بیشتر جاودانه و ابدی هستند. باین‌حال در بسیاری از مواقع عنصری وجود دارد که می‌تواند سبب ابطال جادو شود.
- «برای همیشه و تا ابد؟ روباه تحت تأثیر قرار می‌گیرد و کمی فکر می‌کند. ناگهان چشمش به کلاغ سیاه‌هایی می‌افتد که در حال نوک‌زدن به آخرین سیب‌های درخت‌اند. آرزو می‌کنم هرکس روی درخت سیب من بپرد یا از آن بالا برود، برای همیشه به درخت گیر کند... در همین موقع روباه تردید می‌کند و به فکر فرو می‌رود و ادامه می‌دهد: جز زنبورها در بهار. راسو تعجب می‌کند، اما سرش را به علامت تأیید تکان می‌دهد» (همان، ۱۳).
- همان‌طور که پیدا است روباه ابتدا تحت تأثیر جادوی راسو قرار می‌گیرد، اما سپس اندکی با خود می‌اندیشد، شاید بهتر باشد به‌نحوی دیگر آرزوی خود را به راسو بگوید. چنین عبارتی را می‌توانیم بدین صورت تفسیر کنیم، تمامی موجودات میل به حیات و زیست جاودانه دارند، اما با وجود چنین گرایش و تمایلی، خودشان کسانی هستند که مرگ و چیزهایی که زمینه‌ساز آن هستند را انتخاب می‌کند یا حتی به سوی آن گام برمی‌دارند. روباه پیر بعد از آنکه درختش را در معرض خطر می‌بیند، آرزو می‌کند هرکس به درختش نزدیک شد به آن بچسبد به‌جز زنبورها.
- زنبورها به‌سان دیگر حیوانات از سیب‌های درخت روباه بهره می‌برند، اما چرا روباه اجازه می‌دهد تا زنبورها در بهار از درختش سود بجویند؟ گیاهان برای بارور شدنشان به

زنبورها نیاز دارند. اگرچه زنبورها نیز مانند دیگر موجودات، میوه‌های درخت را می‌خورند، اما سبب باروری درخت نیز می‌شوند. با نگاهی به چرخه‌ی طبیعت می‌توان چنین تأویل کرد که گهگاهی چیزهایی که به ظاهر برای ادامه‌ی حیات مضر و یا غیرسودمند به نظر می‌رسند، به دلیل سودمندی‌شان از وجهی دیگر، زندگی را تداوم می‌بخشند؛ برای مثال زنبورها در این داستان میوه‌ها را می‌خورند و سهم روباه را از سیب‌ها کم می‌کنند و علاوه‌بر آن به درخت مقدس نیز دست درازی می‌کنند؛ اما درعین حال برای روباه ارزشمند نیز هستند، زیرا باروری درخت به وسیله‌ی زنبورها است که میسر می‌شود. «در اروپا همیشه فکر می‌کرده‌اند که زنبورها باید از مرگ یکی از افراد خانواده خبر دهند وگرنه کندوهایشان را خراب خواهند کرد» (وانر، ۱۳۸۹: ۵۴۵).

می‌توان گفت زنبورها به نوعی پیغام‌آوران مرگ هستند، اما درخت برای بارورشدنش به چنین پیغام‌آوری نیاز دارد، به همان صورت که برای قدکشیدنش به مواد معدنی حاصل از مردارها نیاز دارد. زندگی برای تداومش به مرگ نیاز دارد زیرا مرگ و زندگی دوشادوش یکدیگر معنی می‌دهند. روباه بدون آنکه خود بداند با مرگ و پیغام‌آورانش زندگی می‌کند و در پس ذهنش متوجه اهمیت آن‌ها هست.

«روزی روباه مرگ را می‌بیند که زیر درخت سیب ایستاده است. وحشت می‌کند. نه! حالا نه! بگذار کمی دیگر زندگی کنم! مرگ سرش را با تأسف تکان می‌دهد. ناگهان روباه لبخند زیرکانه‌ای می‌زند. خواهش می‌کنم صبر کن، دوست دارم آخرین سیبم را بخورم، می‌توانی آن سیب قرمز قشنگ را برای من بیاوری؟ مرگ آهی می‌کشد و از درخت بالا می‌رود. سیب را برای روباه می‌چیند» (شارر، ۱۳۹۶: ۱۸).

روزی که روباه مرگ را می‌بیند او را می‌شناسد و می‌ترسد. «مرگ» آرام‌آرام راه می‌رود و به روباه نزدیک می‌شود. هنگامی که روباه پیر، مرگش را برای چیدن سیب به بالای درخت می‌فرستد نباید این نکته را از یاد برد که «مرگ» مرگِ روباه است و مانند روباه زیرک است. «اما وقتی می‌خواهد از درخت پایین بیاید، محکم به درخت می‌چسبد. مرگ راه پس‌وپیش ندارد. روباه از خوشحالی فریاد می‌زند: هورا! گیر کردی! من بردم! تو فقط وقتی می‌توانی دوباره پایین بیایی که من جادو را باطل کنم و من اصلاً و ابداً چنین کاری را نخواهم کرد. اصلاً و ابداً! چه خوب که می‌توانم برای همیشه و تا ابد زندگی کنم» (همان، ۲۱). روباه از جادوی ابدی راسو خوشحال است و گمان

می‌کند که هیچ‌گاه «مرگ» را آزاد نخواهد کرد. «مرگ» از حیل‌های روباه خشمگین نمی‌شود؛ بلکه آرام و صبورانه بر بالای درخت می‌نشیند و لبخند می‌زند (تصویر ۹).



تصویر ۴. مرگ بالای درخت سیب. کاترین شارر (ص. ۲۲-۲۳)

مرگ چونان موجودی اساطیری انتظار می‌کشد؛ برای او هیچ زمانی سپری نمی‌شود. برای شخصیت‌های اسطوره‌ای زمان بدان شیوه که در تاریخ معنادار است رواج ندارد. اساطیر در زمانی ازلی و ابدی زندگی می‌کنند (رک. اسماعیل پور، ۱۳۹۱: ۲۳-۲۵). اسطوره‌ی مرگ از ابتدای آفرینش حضور داشته و تا پایان آن نیز حضور خواهد شد. در نتیجه شخصیت مرگ از رفتار روباه خشمگین نمی‌شود. ابدیت به آن صورت که برای روباه معنادار است، در منظر مرگ جلوه‌گر نمی‌شود. لازم به ذکر است که اگرچه مرگ، مرگ روباه است و روباه موجودی زیرک است، اما مرگ نیز همانند روباه هوشیار و زیرک است. «سال‌ها می‌گذرد. مرگ همچنان منتظر است» (شارر، ۱۳۹۶: ۲۲) زندگی در زمان است که معنا پیدا می‌کند، اگر زمان نبود انسان نیز وجود نداشت. چنانچه در کتب مقدس از آفرینش زمان نیز سخن به میان آمده است و پس از آن خداوند آفرینش را در زمان مشخصی به انجام رسانده است. به بیان دیگر، هنگامی که ما از جاودانگی و ابدیت صحبت می‌کنیم در واقع با مفهوم زمان روبه‌رو هستیم.

جاودانگی یعنی وجود زمان تا بی‌نهایت، نه از بین بردن مفهوم زمان. انسان‌ها در جوامع باستانی عمدتاً به دو نوع زمان معتقد بوده‌اند؛ یکی زمان عادی و ملموس و تاریخی که چون روزگار گذران بر حیات بشر ساری است و به صورت استمرار و برگشت‌ناپذیر، همراه خود تلاشی و زوال می‌آورد و همه‌چیز را به نابودی می‌کشد، یعنی زمان به همین صورت که ما در زندگی روزمره‌ی خود با آن مواجه هستیم؛ و

دیگر زمان مقدس، زمان اساطیری که پایا و کاستی ناپذیر است... زمان مقدس برخلاف زمان ناسوتی، برگشت‌پذیر نیست، بلکه حرکت دوری دارد و تا بی‌نهایت در حال نوشتن و تکرار است، نه تغییر پیدا می‌کند، نه پایان می‌پذیرد (رک. الیاده، ۱۳۹۳: ۷۵-۸۵). زمان مقدس مانند حرکت طبیعت همیشه در جریان است و همواره همه‌چیز را به زمان آغازها و به صدر آفرینش بازمی‌گرداند. چرخه‌ی طبیعت، مصداق بارز چنین زمانی است. گذشتگان به دلیل آنکه رابطه‌ی تنگاتنگی با طبیعت داشتند، زندگیشان را نیز مانند چرخه‌ی طبیعت درک می‌کردند. همان‌گونه که درختان در هر بهار جوانه می‌زنند و بار دیگر به حیات باز می‌گردند، زندگی انسان در زمان مقدس نیز به همین صورت است. اگرچه زمان تاریخی زمینه‌ساز زوال و مرگ است، اما زمان مقدس با خود حیات دوباره را به ارمغان می‌آورد.

«روزی همسر روباه سخت بیمار می‌شود و می‌میرد. همه‌ی آسودگی و خوشی روباه به سرعت محو می‌شود. روباه احساس تنهایی و بی‌کسی می‌کند. می‌رود زیر درخت سیب می‌نشیند و آهسته می‌گرید. مرگ تو چی کار کردی؟ چه طور ممکن است همسر من بمیرد، درحالی‌که تو هنوز آن بالا چسبیده‌ای؟ مرگ لبخند می‌زند و می‌گوید: تو فقط مرگ خودت را گیر انداختی؛ اما می‌توانم هم‌زمان جای دیگری باشم و به شکل دیگری درآیم. اگر غیر از این بود، هیچ موجود زنده‌ی دیگری نمی‌مرد، هیچ حیوانی و هیچ انسانی و هیچ گیاهی. آن وقت چه وضعی برای زمین پیش می‌آمد؟ زندگی به من نیاز دارد. روباه پاسخی ندارد، با دم آویزان راهش را می‌گیرد و می‌رود» (شارر، ۱۳۹۶: ۲۴).

مرگ محدود به هیچ زمان و مکان خاصی نیست. مرگ در قالب هیچ جسمی محصور نمی‌ماند. مرگ می‌تواند از جسم روباه پیر به درآید و به جسم همسر او رود. برای او هیچ زمانی سپری نمی‌شود. مرگ مانند اساطیر در زمان و مکان مقدس زیست می‌کند؛ اما روباه در این دنیا نفس می‌کشد و پیر می‌شود، دچار زوال می‌گردد. مرگ همسرش او را اندوهگین می‌کند و حتی به گریه می‌اندازند. «مرگ» بالای درخت سیب نشسته است و آگاه است که زندگی برای ادامه‌ی حیاتش به او نیاز دارد. اگر مرگ نبود دیگر هیچ موجودی نمی‌مرد. آن وقت چه وضعی برای زمین پیش می‌آمد؟ باین‌حال، روباه زیر درخت سیب نشسته است و از بصیرتی که مرگ دارد بی‌بهره هست. روباه پاسخی برای صحبت‌های مرگ ندارد، اما آگاه است که زندگی برای زنده‌بودنش به مرگ نیاز دارد.

«یک روز صبح، لنگان‌لنگان به‌سوی درخت سیب می‌رود: بیا! این را می‌گوید و با این کلمه، جادوی مرگ را باطل می‌کند... برای مرگ هیچ زمانی سپری نشده است. برای او نه زمان وجود دارد نه مکان. او سیب خوشمزه و سرخ را می‌چیند و آهسته از درخت پایین می‌آید. بعد هر دو، سیب را گاز می‌زنند بی‌آنکه حرفی بزنند. آن‌ها یکدیگر را در آغوش می‌گیرند و روباه پیر کاملاً احساس سبکی می‌کند. سرش را تکان می‌دهد و باهم از آن‌جا دور می‌شوند» (همان ۳۰-۳۳).



تصویر ۵. مرگ بالای درخت سیب. کاترین شارر (ص ۲۲-۲۳)

مرگ در زمان و مکان مقدس زندگی می‌کند. زمان مقدس با خود زوال به همراه نمی‌آورد. مکان مقدس موجودات را محدود و محصور نمی‌کند. «مرگ» و روباه گازی از سیب‌های حیات و آگاهی می‌زنند و یکدیگر را در آغوش می‌گیرند و از آنجا دور می‌شود. گویی که مرگ پایان حیات نیست؛ بلکه سبب می‌شود از این دنیا دور شویم و به‌جایی دیگر بریم (تصویر ۶).



تصویر ۶. مرگ بالای درخت سیب. کاترین شارر (ص ۳۴-۳۵)

«مرگ» در این داستان، بالای درخت مرگ و زندگی، یعنی با اشراف کامل بر هرچیزی که در زندگی جریان دارد، در زمان و مکان مقدس نشسته است. مرگ با حضورش باعث ترس روباه می‌شود، زیرا روباه مانند بسیاری دیگر از موجودات گمان می‌کند که مرگ به‌علت یک حادثه‌ی ناگوار در ازل به وجود آمده است. روباه فکر می‌کند مرگ شر است؛ زیرا در ابتدا هیچ‌کس نمی‌میرد و مرگ اتفاقی است که به‌سبب یک اشتباه به وجود آمده است. به آن دلیل که مرگ پوچ انگاشته می‌شده، سعی شده که در افسانه‌ها تبیین و توجیهی برای حضور و وجودش بیاورند، به همین دلیل آن را به خطا و گناه موجودات و یا نفرین خدایگان نسبت دادند (رک. الیاده، ۱۳۷۹: ۹۲).
 با این حال، مرگ حاصل اشتباه روباه نیست. مرگ حتی به‌دلیل نفرین کسی به آنجا نیامده است؛ مرگ مجازات روباه هم نیست؛ مرگ مهربان، آرام و صبور است؛ مرگ رنج و نفرین نیست، بلکه بخشی از زندگی است. روباه در این داستان سعی می‌کند مرگ را گرفتار کند و حتی اگر می‌توانست او را نابود می‌کرد؛ چنانچه در اساطیر غربی مرگ دشمنی است که خواهان نابودی آن هستند. «آخرین دشمنی که نابود خواهد شد مرگ است» (وارنر، ۱۳۸۹: ۵۶).

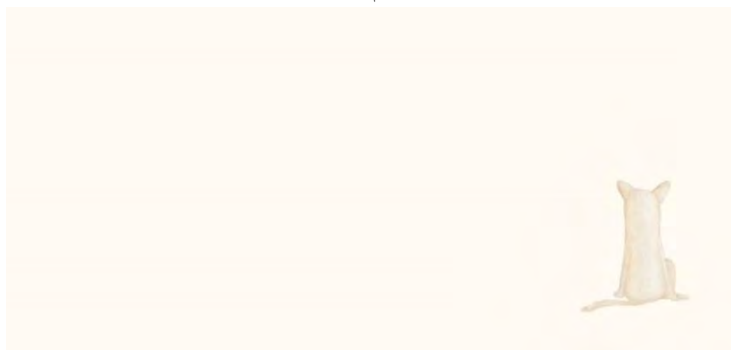
سیب در این داستان نقشی کلیدی دارد. داستان در جایی آغاز می‌شود که روباه می‌خواهد از سیب‌های درختش محافظت کند. درخت سیب به‌دلیل اینکه تأمین‌کننده‌ی غذای روباه است، برای او اهمیت دارد؛ اما به‌خاطر آنکه یادآور میوه‌ی ممنوعه و درخت مقدس است، اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. آدم و حوا با خوردن میوه‌ی ممنوعه بود که از بهشت رانده شدند و زندگی را روی زمین آغاز کردند. در کتاب مرگ بالای درخت سیب نیز داستان با سیب آغاز می‌شود و با آن پایان می‌یابد. زمانی که روباه و مرگش از سیب می‌خورند از آنجا دور می‌شوند و به جایی دیگر می‌روند؛ گویی سیب بار دیگر سبب شد تا جاندار از جایی به جای دیگر منتقل شود. گویی روباه و مرگش با خوردن سیب به جاودانگی و آگاهی دست یافته‌اند. در نتیجه از زمان ناسوتی و مکان این دنیایی رخت سفر بسته‌اند و به مکان و زمان مقدس رفته‌اند.



تصویر ۷. مرگ بالای درخت سیب. کاترین شارر (ص ۲)

۳.۴. روایت تصاویر

کتاب با دو تصویر آغاز می‌شود: تصویر اول برگ‌هایی سبز و در حال فروافتادن (تصویر ۷) و تصویر دوم در زمینه‌ای سفید با کمی سایه‌روشن، مرگ پشت به مخاطب کرده و نشسته است (تصویر ۸)؛ گویی که پس از یک دوره‌ی برگ‌ریزان، ما با مرگ آن هم در فضایی پاک و نورانی مواجه می‌شویم.



تصویر ۸. مرگ بالای درخت سیب. کاترین شارر (ص ۲)

قاب^۱ بعدی دو روباه است که در آغوش یکدیگر آرمیده‌اند (تصویر ۹). خواب در ادیان و اساطیر همواره به‌عنوان امری مشابه مرگ یاد شده است، با این تفاوت که پس از هر خواب، بیداری در پیش است؛ اما پس از مرگ به اعتقاد عده‌ای زندگی دنیوی دوباره‌ای در پیش نیست. تصویر به مخاطب اجازه می‌دهد «احساس کلمات را درک کند» (لندی کووا، ۱۳۹۷: ۱۵).



تصویر ۹. مرگ بالای درخت سیب. کاترین شارر (ص. ۵)

تصاویر آغازین این کتاب اعم از تصویر روی جلد و آستر بدرقه‌ی کتاب، حس آرامش را به مخاطب خود القا می‌کند. در حقیقت به مخاطب اجازه می‌دهد تا آرامش خواب، گرمای روز و مهربانی مرگ را حس کند. در قاب‌هایی که با حرکت موجودات مواجه می‌شویم، خط‌ها به‌گونه‌ای ترسیم شده‌اند تا با خود احساس حرکت را به همراه آورند. برای مثال زمانی که خرگوش‌ها و کلاغ‌ها از ترس روباه در حال فرار هستند، جهت کشیدن خط‌ها به‌شکلی است که اضطراب و سرعت را نمایش می‌دهد (تصویر ۱۰)؛ یا هنگامی که راسوی جادوگر به خودش پیچ‌وتابی می‌دهد تا آرزوی روباه را برآورده کند، خط‌ها و اسکیچ‌ها به صورتی است که حرکت و تلاطم را به‌خوبی نشان می‌دهد (تصویر ۱۱).

¹ frame



تصویر ۱۰. مرگ بالای درخت سیب تصویر. کاترین شارر (ص ۱۰-۱۱)



تصویر ۱۱. مرگ بالای درخت سیب تصویر. کاترین شارر (ص ۱۴-۱۵)



تصویر ۱۲. مرگ بالای درخت سیب. کاترین شارر (ص ۱۲-۱۳)

طیف‌های رنگی در این کتاب نیز به کمک تصاویر آمده‌اند تا صدای تصویرها را بیش‌ازپیش به گوش مخاطب برسانند. «طیف رنگ تا حد زیادی احساس کلی یک کتاب تصویری را به خواننده منتقل می‌کند... منظور اصلی از رنگ، ایجاد یک خلق‌و‌خو در اثر است» (لندی کووا، ۱۳۹۷: ۲۳-۲۴). رنگ‌ها در این کتاب به میزان زیادی به شخصیت‌پردازی کمک کرده است. روباه که ساخته و پرداخته‌شده با رنگ‌های خاکستری، سفید، نارنجی و ... است به‌خوبی نشانی شوق به زیستن دارد؛ زیرا رنگ نارنجی تا حدود زیادی حس زنده‌بودن و شادی را به مخاطب منتقل می‌کند (تصویر ۱۲). درحالی‌که مرگ تماماً سفید و با هاله‌ای از رنگ‌های گرم ترسیم‌شده است که نشانگر مهربانی، آرامش و صبر او است.

تصویرگر زمانی که می‌خواهد آرامش و عشق را نشان دهد از رنگ‌های گرم و ملایم در طیف زرد، قرمز استفاده می‌کند (تصویر ۱۳) و زمانی که می‌خواهد سکون، تنهایی و خستگی را نشان دهد، رنگ‌ها به‌تدریج قوی‌تر و تیره‌تر می‌شود، تا حدی که به سیاهی می‌گراید. برای مثال دوران پیری روباه، در فضایی سیاه و خاکستری ترسیم‌شده است (تصویر ۱۴). ترس و تعجب در این کتاب با فشار قلم بر روی کاغذ نمایش داده شده است. برای مثال زمانی که خرگوش‌ها از اینکه به درخت چسبیده‌اند متعجب می‌شوند (تصویر ۱۵) یا هنگامی که روباه از دیدن راسوی جادوگر متأثر می‌شود، تصاویر با قدرت روی کاغذ به تصویر درآمده‌اند.



تصویر ۱۳. مرگ بالای درخت سیب، کاترین شارر (صص ۲۲-۲۳)



تصویر ۱۴. مرگ بالای درخت سیب، کاترین شارر (صص ۲۶-۲۷)



تصویر ۱۵. مرگ بالای درخت سیب. کاترین شارر (صص ۱۵-۱۶)

در قاب یکی مانده به آخر پوششی از «مرگ» را می‌بینیم که در کنار روباه افتاده است. چنین تصویری بیانگر بازگشت جاودانه‌ی موجودات به حیات است. بسیاری از اقوام معتقدند همان‌گونه که مار می‌تواند پوست بیندازد و بار دیگر در جسمی جوان و شاداب به زندگی بازگردد یا همان‌گونه که خورشید بعد از هر غروب دوباره طلوع می‌کند، انسان نیز بعد از مرگش می‌تواند بار دیگر و در کالبدی دیگر به زندگی بازگردد (رک. وارنر، ۱۳۸۹: ۵۶). مرگ و روباه پوشش این جهانی خود را رها کرده‌اند و به عالمی دیگر پای گذاشته‌اند؛ عالمی که شاید جهان آخرت باشد یا شاید بازگشت جاودانه‌ی همان موجودات به این جهان (تصویر ۱۶). باین‌حال، هر تأویلی که از این تصویر داشته باشیم، مفهوم بازگشت به زندگی، جزئی از معانی این تصویر خواهد بود. خواه بازگشت به زندگی در سرایی دیگر باشد و خواه بازگشت دوباره به حیات این دنیایی در کالبدی دیگر.



تصویر ۱۶. مرگ بالای درخت سیب. کاترین شارر (ص ۳۴)

در قاب پایانی کتاب، کلاغی را می‌بینیم که سیب گاززده‌ای را به منقار گرفته و پرواز می‌کند. چنین تصویری بیانگر این امر است که بعد از مرگ روباه، حیات همچنان ادامه دارد و جدال میان مرگ و زندگی بارها و بارها تکرار خواهد شد. اگرچه روباه مرده است، اما موجودات دیگری همانند روباه به دنبال میوه‌ی جاودانگی، سیب، هستند و می‌خواهند جاودانه شوند. این در حالی است که کلاغ‌ها همچنان پیغام‌آوران مرگ هستند و میوه‌ی جاودانگی را از دستان دیگر موجودات می‌ربایند (تصویر ۱۷).



تصویر ۱۷. مرگ بالای درخت سیب. کاترین شارر (ص ۳۶)

۵. نتیجه‌گیری

موجودات همواره به دنبال جاودانگی هستند. به دلیل چنین میلی مرگ و نابودی برای آن‌ها چهره‌ای خشن و هراس‌آور دارد. باین‌حال اگر اسطوره‌ی مرگ را از منظری متفاوت بنگریم، نه تنها وحشت‌زا نیست، بلکه حتی لازمه‌ی زیستن نیز هست. مرگ و زندگی همواره دوشادوش یکدیگر قدم برمی‌دارند. موجودات در کنار مرگ زندگی می‌کنند، بدون آنکه به آن آگاه باشند. جانداران اگرچه به دنبال جاودانگی هستند، اما ابدیت نیز برای آن‌ها رنج‌آور است.

موجودات خواهان جاودانگی‌اند؛ باین‌حال در بینش اسطوره‌ای و بر اساس آن مرگ را می‌پذیرند، زیرا اگر مرگ نباشد رنج تا بی‌نهایت و تا ابدیت ادامه خواهد داشت. اگر مرگ نباشد هیچ جاندار نمی‌میرد و جهان پر از موجودات زنده‌ای می‌شود که در حال رنج‌کشیدن هستند و حتی دیگر جایی برای زیستن کسانی که تازه متولد شده‌اند، وجود نخواهد داشت. اگر مرگ نباشد شفقت و دل‌سوزی نیز از بین می‌رود، زیرا اندیشه‌ی مرگ است که ما را به یکدیگر نزدیک می‌کند؛ همان‌گونه که روباه را به یاد و خاطره‌ی همسرش نزدیک کرد (وارنر، ۱۳۸۹: ۵۶).

اگرچه داستان مرگ بالای درخت سیب برگرفته از یک افسانه‌ی کهن است؛ اما مرگ در این داستان، خویشکاری مشابه با خویشکاری‌های مرگ در اساطیر اروپایی را ندارد. در این کتاب، متن و تصویر دست‌به‌دست یکدیگر داده‌اند تا چهره‌ای متفاوت از مرگ نشان دهند. مرگ در این داستان حاصل گناه شخصیت‌ها نیست، بلکه ادامه‌ی زندگی است. مرگ، هراس‌آور نیست، بلکه شخصیتی شبیه روباه است با این تفاوت که او مکار و حيله‌گر نیست. مرگ آرام، صبور و مهربان است. مرگ اگرچه نقطه‌ی پایان زندگی محسوب می‌شود، اما همان‌طوری که شارر به تصویر می‌کشد دقیقاً نقطه‌ی آغاز نیز هست. همان‌جایی که زندگی به پایان می‌رسد، ما دوباره به زندگی بازخواهیم گشت و این قصه‌ای جاودانه است؛ نشان به آن نشان، کلاغ‌هایی که خود پیام‌آور مرگ‌اند، «سیب» که همانا نماد زندگی است را به منقار می‌گیرند و به پرواز درمی‌آیند.

حیوانات دیگر نیز از جمله زنبورها از دیگر پیام‌آوران مرگ محسوب می‌شوند؛ اما همان‌طور که گفته شد همان‌جایی که زندگی به پایان می‌رسد، به شکلی دیگر آغاز می‌شود. شارر در این کتاب با کمک متن و تصویر نشان می‌دهد که خرگوش‌ها و

زنبورها، سیب‌های روباه را به غارت می‌برند و باعث نابودی آن‌ها می‌شوند، اما همین به‌یغما بردن است که تداوم درخت سیب را به ارمغان می‌آورد. همان‌طور که درخت‌ها برای به‌ثمرنشدن به زنبورها نیاز دارند، زندگی نیز برای تداومش به مرگ نیاز دارد و مرگ، زندگی را بارور می‌کند. در انتها، هنگامی که روباه این به خودآگاهی دست می‌یابد و الزام وجود مرگ را درک می‌کند، از مرگ و آغوشش به‌سان وزوز زنبورها در تابستان لذت می‌برد.

منابع

- اسماعیل‌پور، ابوالقاسم. (۱۳۹۱). *اسطوره بیان نمادین*. تهران: سروش.
- الیاده، میرچا. (۱۳۷۹). *درآمدی بر اسطوره‌شناسی مرگ*. ترجمه‌ی جلال ستاری در مجموعه مقالات جهان اسطوره‌شناسی، ج ۳، تهران: مرکز.
- _____ (۱۳۹۳). *اسطوره بازگشت جاودانه*. ترجمه‌ی بهمن سرکاراتی، تهران: ظهوری.
- بیرلین، ج. ف. (۱۳۸۶). *اسطوره‌های موازی*. ترجمه‌ی عباس مخبر، تهران: مرکز.
- بوذری، علی. (۱۳۹۷). «مقدمه‌ای بر مجموعه‌ی مقالات کتاب‌های تصویری». مجموعه مقالات همایش کتاب‌های تصویری، تهران: پویانما و دانشگاه هنر، صص ۹-۱۳.
- ترهنده، سحر. (۱۳۹۷). «چیستی و چرایی کتاب‌های تصویری». مجموعه مقالات همایش کتاب‌های تصویری، تهران: پویانما و دانشگاه هنر، صص ۳۳-۵۷.
- خسرونژاد، مرتضی. (۱۳۹۴). «دیدگاه؛ در جست‌وجوی نظریه‌ی ویژه‌ی کتاب‌های تصویری داستانی». *مطالعات ادبیات کودک*، دوره‌ی پیاپی ۱۱، شماره ۱، صص ۲۰۵-۲۲۴.
- درویش، محمدرضا. (۱۳۵۵). *گامی در اساطیر*. اصفهان: بی‌نا.
- دریابندری، نجف. (۱۳۸۰). *افسانه اسطوره*. تهران: کارنامه.
- دیداران، سودابه. (۱۳۸۸). *مرگ، سوگ، فقدان*. تهران: قطره.
- شارر، کاترین. (۱۳۹۶). *مرگ بالای درخت سیب*. ترجمه‌ی پروانه عروج‌نیا، تهران: فاطمی (طوطی).
- ضمیران، محمد. (۱۳۹۲). *گذر از جهان اسطوره به فلسفه*. تهران: هرمس.

کتاب مقدس. (۱۹۶۶). ترجمه‌ی انجمن پخش کتب مقدسه در میان ملل. قم: بنیاد محقق فارابی.

کریمی، عبدالعظیم. (۱۳۹۲). پژوهشی در مفهوم مرگ در ذهن کودک؛ آثار روانی، نظریه‌های روان‌شناختی و راهبردها. تهران: مؤسسه‌ی انتشارات قدیانی.

لندی کووا، هانا. (۱۳۹۷). «زبان بصری و کتاب‌های تصویری». ترجمه‌ی مریم جلالی، مجموعه مقالات همایش کتاب‌های تصویری، تهران: پویانما و دانشگاه هنر، صص ۱۳-۲۷.

محمدی مزرعه‌شاهی، مه‌ری. (۱۳۹۷). «واکاوی هماهنگی فرم و محتوا در کتاب‌های تصویری کودکان». مجموعه مقالات همایش کتاب‌های تصویری، تهران: پویانما و دانشگاه هنر، صص ۷۷-۹۹.

نصیب‌ضرابی، فریده و مجید حیدری. (۱۳۹۷) «بررسی گونه‌های برهم‌کنش میان متن و تصویر در کتاب‌های تصویری و دیدگاه‌های مرتبط با آن». مجموعه مقالات همایش کتاب‌های تصویری، تهران: پویانما و دانشگاه هنر، صص ۵۷-۷۷.

نودلمن، پری. (۱۳۸۹). «رمزگشایی تصاویر یا تصاویر به چه کار می‌آیند؟». ترجمه‌ی نسیم اسلام‌پور، کتاب ماه کودک و نوجوان. آبان، شماره‌ی ۱۵۷، صص ۷۲-۸۱.

نیکولایوا، ماریا. (۱۳۹۷). «تئوری برهم‌کنش متن و تصویر». ترجمه‌ی مریم جلالی، مجموعه مقالات همایش کتاب‌های تصویری، تهران: پویانما و دانشگاه هنر، صص ۲۷-۳۳.

وارنر، رکس. (۱۳۸۹). *دانشنامه اساطیر جهان*. ترجمه‌ی ابوالقاسم اسماعیل‌پور، تهران: اسطوره.

URL: <http://kathrinschaerer.ch>

Nikolajeva, Maria & Scott, Carole. (2006). *How Picture books Work*. Great Britain: Routledge.